

ایران، سرزمین همیشگی آریاییان

مهاجرت‌های آریاییان و چگونگی آب‌وهوا و دریا‌های باستانی ایران
ابراز تردید در فرضیه اثبات نشده مهاجرت آریاییان از سرزمین‌های شمالی
رضا مرادی غیاث آبادی

برگرفته از کتاب «ایران، سرزمین همیشگی آریاییان» (مهاجرت‌های آریاییان و چگونگی آب و هوا و دریا‌های باستانی ایران)، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۴.

متن انگلیسی این مقاله را همچنین در وب‌سایت «گروه مطالعات ایران باستان دانشگاه لندن» ببینید:
The Circle of Ancient Iranian Studies, London university

* * *

بیشتر منابع تاریخی، مردمان امروزه ایران را بازماندگان آریاییانی می‌دانند که از سرزمین‌های دوردست شمالی به سوی جنوب و سرزمین فعلی ایران کوچ کرده‌اند و مردمان بومی و تمدن‌های این سرزمین را از بین برده و خود جایگزین آنان شده‌اند.

تاریخ این مهاجرت‌ها با اختلاف‌های زیاد در دامنه وسیعی از حدود ۳۰۰۰ سال تا ۵۰۰۰ سال پیش؛ و خاستگاه اولیه این مهاجرت‌ها نیز با اختلاف‌هایی زیادتر، در گستره وسیعی از غرب و شمال و مرکز اروپا تا شرق آسیا، حوزه دریای بالتیک، شبه‌جزیره اسکاندیناوی، دشت‌های شمال آسیای میانه و قفقاز، سیبری و حتی قطب شمال ذکر شده است. دامنه وسیع این اختلاف‌ها، خود نشان‌دهنده سستی نظریه‌ها و کمبود دلایل و برهان‌های اقامه شده برای آن است.

اغلب متون تاریخی معاصر، این خاستگاه‌ها و این مهاجرت بزرگ را تنها با چند جمله و عبارت کوتاه و مبهم و غیر دقیق به پایان رسانده و این مبادی مهاجرت را دقیقاً معرفی نکرده و آنرا بطور کامل و کافی مورد بحث و تحلیل قرار نداده‌اند. در این متون اغلب به رسم نقشه‌ای با چند فلش بزرگ اکتفا شده است که از اقصی نقاط سیبری و از چپ و راست دریای مازندران به میانه ایران زمین کشیده شده است.

از آنجا که می‌دانیم مهاجرت‌های انسانی و جابجایی تمدن‌ها در طول تاریخ همواره به دلیل دستیابی به «شرایط بهتر برای زندگی» بوده است، در دوران باستان این «شرایط بهتر» بویژه عبارت از آب فراوان‌تر و خاک حاصلخیزتر بوده است. اگر چنانچه بتوانیم دلایلی برای این گمان فراهم سازیم که در روزگار باستان ویژگی‌های آب‌وهوایی و چشم‌انداز طبیعی در فلات ایران مناسب‌تر از روزگار فعلی بوده است؛ و از سوی دیگر مشخص شود که خصوصیات آب‌وهوایی در سرزمین‌های شمالی ایران نامناسب‌تر از امروز و حتی روزگار باستان بوده است؛ می‌توانیم مهاجرت بزرگ آریاییان به ایران امروزی را با تردید مواجه کنیم و حتی احتمال مهاجرت‌هایی از ایران به نقاط دیگر جهان را مطرح سازیم.

از آنجا که رشد و ازدیاد جمعیت همواره در زیست‌بوم‌های مناسب و سازگار با انسان رخ داده است، بعید به نظر می‌رسد که جوامع کهن، سرزمین با اقلیم مناسب و معتدل ایران را نادیده گرفته و در سرزمین‌های همیشه سرد و یخبندان سیبری، روزگار بسر برده و پس از آن متوجه ایران شده باشند. و همچنین می‌دانیم که در تحقیقات میدانی نیز سکونتگاه‌هایی نیز در آن مناطق پیدا نشده است.

ما در این گفتار به این فرضیه خواهیم پرداخت که ایرانیان یا آریاییان «به ایران» کوچ نکردند، بلکه این آریاییان از جمله همان مردمان بومی ساکن در ایران هستند که «در ایران» و «از ایران» کوچ کردند و پراکنش یافتند.

شواهد باستان‌زمین‌شناسی

می‌دانیم که آخرین دوره یخبندان در کره زمین، در حدود ۱۴۰۰۰ سال پیش آغاز شده و در حدود ۱۰۰۰۰ سال پیش پایان یافته است. دوره‌های یخبندان موجب ایجاد یخچال‌های بزرگ و وسیع در قطب‌ها و کوهستان‌های مرتفع شده و در سرزمین‌های عرض‌های میانی و از جمله ایران به شکل دوره‌های بارانی و بین‌بارانی نمودار می‌شود. دوره‌های بارانی همزمان با دوره‌های بین‌یخچالی و دوره‌های بین‌بارانی همزمان با دوره‌های یخچالی دیده شده‌اند.

رسوب‌های چاله‌های داخلی نشان می‌دهد که ایران در دوره‌های گرم بین‌یخچالی شاهد بارندگی‌های شدیدی بوده که موجب برقراری شرایط آب‌وهوایی مرطوب و گسترش جنگل‌ها در نجد ایران شده و در دوره‌های سرد یخچالی به استقبال شرایط آب‌وهوایی سرد و خشک می‌رفته است.

بدین ترتیب در حدود ۱۰۰۰۰ سال پیش، با پایان یافتن آخرین دوره یخبندان، شرایط آب‌وهوایی گرم و مرطوب در ایران آغاز می‌شود. شواهد باستان‌زمین‌شناسی نشان می‌دهد که با آغاز دوره گرم و مرطوب و عقب‌نشینی یخچال‌ها به سوی شمال، به مرور بر میزان بارندگی‌ها افزوده می‌شود. بطوریکه در حدود ۶۰۰۰ سال تا ۵۵۰۰ سال پیش به حداکثر خود که ۴ تا ۵ برابر میزان متوسط امروزی بوده است، می‌رسد. متعاقب آن آب دریاچه‌های داخلی بالا می‌آید و به بالاترین سطح خود می‌رسد و تمامی چاله‌ها، کویرها، دره‌ها و آبراه‌ها پر از آب می‌شوند. این دوره‌ای است که در اساطیر ملل مختلف با نام‌های گوناگون و از جمله توفان عصر جمشید و توفان نوح یاد شده است.

افزایش بارندگی و طغیان رودخانه‌ها یکبار دیگر در حدود ۴۵۰۰ سال پیش شدت می‌گیرد، اما بزودی بارندگی‌ها پایان یافته و در حدود ۴۰۰۰ سال پیش خشکسالی و دوره گرم و خشکی آغاز می‌شود که در ۳۸۰۰ سال پیش به اوج خود می‌رسد و همانطور که پس از این خواهیم دید، این زمان مصادف با جابجایی بزرگ تمدن‌ها در فلات ایران و افول و خاموشی بسیاری از سکونتگاه‌ها و شهرها و روستاهای باستانی ایران است.

آب‌وهوای گرم و مرطوب دوران میان ۱۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰ سال پیش، پوشش گیاهی غنی و جنگل‌های متراکم و انبوهی را در سرزمین ایران و حتی در صحاری امروزی خشک و بی‌آب و علف ترتیب داده بوده است. در آن دوران گسترش جنگل‌ها و عقب‌نشینی صحراهای گرم، سرزمین سبز و خرمی را در ایران بزرگ شکل داده بود و دشت‌های شمال افغانستان امروزی از ساواناهای وسیع (جنگل‌های ثنک) و علفزارهای مرطوب پوشیده بوده است.

فراوانی دار و درخت در شمال افغانستان و بخصوص بخش غربی آن که بادغیس (در اوستا «وَنیتی‌گَیس») خوانده می‌شود، در متن پهلوی بندهش گزارش شده است: «واتگیسان جایی است پر از دار و پر از درخت». این وضعیت اقلیمی شمال افغانستان در متون تاریخی عصرهای میانه نیز آمده است؛ مسعودی در مروج‌الذهب از بلخ زیبا با آب و درخت و چمنزارهای فراوان، یاد می‌کند؛ واعظ بلخی در فضائل بلخ از صد هزار درخت بلخ نام می‌برد؛ نظامی عروضی از قول شهریار سامانی آنجا را به جهت خرمی و سرسبزی از بهشت برتر می‌داند؛ و فریه سیاح، مراتع بادغیس را بهترین مراتع تمام آسیا می‌داند. امروزه بخش‌های وسیعی از بادغیس و بلخ از صحاری خشک و شن‌های روان تشکیل شده است. این شن‌های روان و بیابان‌های سوزان بویژه در پیرامون کرمان و سیستان با گستردگی هر چه بیشتر دیده می‌شوند؛ در حالیکه در متون تاریخی دو هزار سال پیش به جنگل‌ها و چمنزارهایی در این نواحی اشاره شده است. در این زمان سرزمین ایران دارای مراتع بسیار غنی و زیستگاه‌های انبوه حیات وحش بوده است. در این منطقه برکه‌ها، آبگیرها و تالاب‌های طبیعی با آب شیرین که محل زیست انواع آبزیان و پرندگان بوده و همچنین جنگل‌های وسیع و نیزارهای متراکم وجود داشته است.

بنابر داده‌های بخش‌های بالا در فاصله ۱۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰ سال پیش، آب‌وهوای گرم و بارانی در سراسر فلات ایران حکمفرما بوده است که علاوه بر آن سطح زمین و رودها و همچنین مصب رودها پایین‌تر از امروز و سطح دریاچه‌ها و آبگیرها بالاتر از سطح امروزی آنها بوده و در نتیجه همه چاله‌های داخلی، سرزمین‌های پست کنار دریاچه‌ها، دره‌ها، کویرها و رودهای خشک امروزی از آب فراوان و شیرین

برخوردار بوده‌اند و در سراسر ایران اقلیمی سرسبز با مراتع پهناور و فرآورده‌های گیاهی و جانوری غنی وجود داشته و شرایط مناسبی برای زندگانی انسانی مهیا بوده است.

شواهد باستان‌شناسی

شرایط آب‌وهوایی گرم و مرطوب در مابین ۱۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰ سال پیش را یافته‌ها و نشانه‌های باستان‌شناختی نیز تأیید می‌کند. از سویی بخش بزرگی از تپه‌های باستانی و سکونتگاه‌های کهن ایران از نظر زمانی به همین دوره ۶۰۰۰ ساله گرم و پر باران تعلق دارند و همه آن‌ها در کنار کویرهای شورزار، رودهای خشک و مناطق بی‌آب و علف پراکنده‌اند که این نشان از شرایط بهتر آب‌وهوایی در زمان شکل‌گیری و دوام آن تمدن‌ها دارد.

استقرار این تمدن‌ها در کنار چاله‌ها و کویرهای خشک و نم‌زار، نشانه وجود آب فراوان و شیرین در آنها بوده است و خشک‌رودهای امروزی مجاور تپه‌ها، آب کافی و زلال اهالی شهر یا روستا را تأمین می‌کرده است.

از سویی دیگر در کنار دریاها و رودهای امروزی نشانه‌های از تپه‌های باستانی به چشم نمی‌خورد. تپه‌های باستانی در جنوب با ساحل خلیج فارس فاصله‌ای چند صد کیلومتری دارند که نشان می‌دهد در دوران یخبندان که سطح دریاها جنوب پایین‌تر از سطح فعلی بوده، پس از بالا آمدن آب دریا، سکونتگاه‌های انسانی به زیر آب رفته است و در دوران بین‌یخبندان که سطح دریاها جنوب بالاتر و همچنین سطح زمین پایین‌تر بوده و رسوب‌های ناشی از سه رود بزرگ کارون، دجله و فرات کمتر جایگیر شده بودند، آب خلیج فارس تا نزدیکی‌های تمدن‌های آروز در شوش و سومر می‌رسیده است. کتیبه‌های سومری به روایت این نفوذ آب‌ها به درون میانرودان پرداخته و از شهر باستانی «اریدو» به عنوان «شهری در کنار دریا» نام برده‌اند. سکونتگاه‌های باستانی در شمال و در کرانه دریای مازندران نیز با ساحل فاصله‌ای ده‌ها کیلومتری دارند، که نشان می‌دهد در زمان رونق آن باشگاه‌ها، سطح دریای مازندران بالاتر از امروز بوده است. همچنین باقیمانده سدهای باستانی و از جمله سد و بندهای ساخته شده بر روی دره‌ها و آبراهه‌های کوه خواجه در سیستان نیز نشانه بارندگی‌های بیشتر در زمان خود است. این بندها آب مصرفی لازم برای نیایشگاه‌ها و دیگر ساختمان‌های بالای کوه خواجه را تأمین می‌کرده‌اند. امروزه نه تنها آن آبراهه‌ها، بلکه حتی دریاچه هامون نیز کاملاً خشک شده است. خشکسالی‌های کوتاه مدت اخیر در ایران نشان داد که حتی چند سال کمبود بارندگی می‌تواند به سرعت دریاچه‌ها و آبگیرها و رودهای بزرگ را خشک سازد و چرخه حیات و محیط زیست را در آنها نابود کند. خشک شدن دریاچه آرژان در فارس و زاینده‌رود در اصفهان نمونه‌ای از این پدیده نگران‌کننده بود.

نشانه‌های باستان‌شناختی، همچنین آثار رسوب‌های ناشی از سیل‌های فراوان در حدود ۵۵۰۰ سال پیش را تأیید می‌کند. به عنوان نمونه می‌توان از حفاری قره‌تپه توسط استاد میر عابدین کابلی در منطقه قمرود که با هدف ثبت دامنه دگرگونی‌ها و تغییرات ناشی از طغیان آب‌ها انجام شد، نام برد. بر این اساس در حدود ۵۵۰۰ سال پیش وقوع سیل‌های مهیبی منجر به متروک و خالی شدن کل منطقه قمرود و مهاجرت مردم به ناحیه‌های مرتفع‌تر مجاور شده است.

علاوه بر اینها، وجود نگاره‌های روی سفال از غزال، فیل، گوزن، پرندگان وابسته به آب و آبزیان، و حتی لاک‌پشت، ماهی و خرچنگ، نشانه شرایط مطلوب آب‌وهوایی در زمان گسترش آن تمدن‌ها بوده است. در اینجا باید به این نکته مهم نیز اشاره کرد که هم‌زمان با دوره‌ای که در فلات ایران شرایط محیط زیست بسیار مطلوب برای جوامع انسانی وجود دارد و از آن بهره‌برداری نیز می‌شود، در سراسر سرزمین سیبری و شمال آسیای میانه و شمال قفقاز که آن ناحیه‌ها را محل کوچ و مهاجرت آریاییان به حساب می‌آورند، تنها چند نمونه معدود از گورپشته یا شواهدی از زندگی غیر یکجانشینی پیدا شده است که از جمله آنها می‌توان از پناهگاه‌هایی در بخش‌های شمالی حوضه آبریز دریاچه آرال نام برد. در آن زمان، در آن سرزمین‌ها تنها سرما و یخ‌های باقیمانده از دوره یخبندان حکمفرما بوده و آنچه پیدا شده عموماً متعلق به عصرهای جدیدتر و کوچ ایرانیان و اقوام دیگر به آن نقاط می‌باشد.

شواهد اسطوره‌شناسی و متون کهن

از نگاه اسطوره‌شناسی و متون کهن، افسانه توفان یادگاری از دوران پر باران و مرطوب گذشته است. در متون پهلوی و از جمله بندهش آمده است که «تیشتر» بارانی بساخت که دریاها از او پدید آمدند

و همه جای زمین را آب فرا گرفت و خشکی‌های روی زمین بر اثر بالا آمدن آب به هفت پاره یا هفت کشور تقسیم شدند.

در وندیداد از دیوی بنام «مهرک اوشا» که در برخی نامه‌های پهلوی به «ملکوش» و در مینوی خرد بنام «ملکوس» آمده، نام برده شده که دیوی است مهیب که به مدت چند سال زمین را دچار باران و تگرگ و برف و باد و باران می‌کند.

به روایت وندیداد، اهورامزدا جمشید را از این آسیب آگاه می‌سازد و دستور ساخت جایگاهی بنام «ور» را به جمشید می‌دهد تا هر يك از آفریدگان پاك آفریدگار، از مردم و مرغان و پرندگان و چارپایان و گیاهان و تخم گیاهان و آتش و هر آنچه زندگی مردمان را بکار آید را در آن جایگاه نگاه دارد و پس از سپری شدن هجوم این دیو و فرو نشستن توفان، از آن پناهگاه بدر آیند و جهان را دوباره آبادان سازند و از نیستی برهانند.

این سرگذشت ایرانی به شکل‌های گوناگونی روایت شده است. از جمله هندوان بر این اعتقادند که توفان بزرگ موجب گرفتاری «مانو» شد، اما «ویشنو» که خود را به شکل يك ماهی با شاخی بزرگ ساخته بود، کشتی او را راهنمایی کرد تا بتواند در «کوهستان‌های شمالی» فرود آید. ویشنو خود قبلاً مانو را از توفان بزرگ آگاه کرده و به او فرمان مقابله داده بود. مانو به هفت دانشمند و يك جفت نر و ماده که از همه جانداران گیتی در کشتی داشت، فرمان داد تا از کشتی پیاده شوند و همراه با خشکیدن آب‌ها در سرزمین‌ها گسترده شوند. مانو تخم همه گیاهان را نیز با خود برداشته بود.

عبارت «کوهستان‌های شمالی» در داستان‌های هندیانی که در سرزمین‌های پیرامون رود سند (هند) و پنجاب زندگی می‌کردند، اشاره آشکاری است به کوچ آنان از کوهستان‌های پامیر و بدخشان افغانستان امروزی که از اصلی‌ترین سرزمین‌های ایرانی بوده است.

روایت دیگری از توفان بزرگ، داستان توفان نوح است که قدیمی‌ترین روایت شناخته شده آن به سومریان تعلق دارد و بعدها مورد اقتباس بابلیان و اکدیایان قرار می‌گیرد و در کتاب عهد عتیق (تورات) هم تکرار می‌شود.

سرگذشت توفان بزرگ و سیلاب‌ها، همچنین در تاریخ‌های سنتی چینیان نیز آمده است. به موجب ، مؤسس سلسله «شیا» یا نخستین سلسله، سیلاب‌های عظیمی Yu «کتاب‌های خیزران» در زمان «یو» سراسر امپراطوری را تا بلندترین تپه‌ها در بر گرفت. «یو» با کمال شایستگی موفق به فرو نشاندن سیلاب‌ها در مدت سیزده سال می‌شود.

شواهدی از وضعیت دریا‌های باستانی در آثار ابوریحان بیرونی (همچون «تحدید نهایات‌الاماکن») نیز به چشم می‌خورد. بیرونی هنگام شرح ساخته شدن آبراهه سوز به فرمان پادشاهان ایرانی، از دریایی به جای سرزمین‌های سفلی مصر یاد می‌کند؛ دریایی که وجود آن در آثار هرودت نیز نقل شده است. او اعتقاد دارد که در دوران پادشاهی میانه مصر، این دریا بحدی گسترش داشته است که کشتی‌ها نه تنها در شاخابه‌های نیل، بلکه بر روی دشت‌های خشک امروزی نیز ره می‌سپرده‌اند و هنگام عزیمت به ممفیس از کنار اهرام می‌گذشته‌اند.

افسانه‌ها و روایت‌های شفاهی نقل شده از زبان مردمان مناطق کویری مرکزی ایران، وجود دریایی بزرگ در جای کویر خشک امروزی را تأیید می‌کند. نگارنده داستان‌های متعددی در شهرهای دامغان، ساوه، کاشان، زواره، ميبید، نائین، یزد و بردسکن شنیده است که در اغلب آنها به دریای بزرگ، جزیره‌های متعدد، بندرگاه و لنگرگاه و حتی به فانوس دریایی اشاره شده است. در ادامه، نگارنده به دو نکته دیگر تنها اشاره‌ای می‌کند:

نخست، روایت فرگرد دوم وندیداد و پهناور شدن زمین و گسترش مردمان بخاطر افزونی جمعیت در زمان جمشید و به سوی نیمروز و به راه خورشید، که به گمان نگارنده سوی نیمروز یا جنوب در اینجا اشاره به سوی تابش خورشید گرم نیمروزی و گرم شدن هوا است و نه اشاره به سمت گسترش جوامع انسانی، که

در اینباره تعبیر «به راه خورشید»، سمت و سوی پراکنش که از «شرق به غرب» است را بهتر روشن می‌سازد.

و دیگر، سرگذشت فریدون در شاهنامه فردوسی و تقسیم پادشاهی جهان بین سه پسرش ایرج و سلم و تور که اشاره‌ای به مهاجرت ایرانیان از دل ایران به سوی سرزمین‌های شرقی و غربی است. سلم و توری که بعدها و به موجب گزارش‌های ایرانی به برادر کوچک خود تاختند و اشاره‌ای است به یورش باشندگان سرزمین‌های شرقی و غربی ایران به سرزمین مادری خود.

اما پس از این دوران طلایی یعنی در حدود ۴۰۰۰ تا ۳۸۰۰ سال پیش خشکسالی و قحطی بزرگی به وقوع می‌پیوندد و دوره گرم و مرطوب جای خود را به دوره گرم و خشک می‌سپارد. در این زمان سطح آب‌ها به سرعت پایین می‌رود و دریاچه‌ها و رودهای کوچک‌تر خشک می‌شوند و سکونتگاه‌های انسانی را با بحرانی بزرگ مواجه می‌سازد. بحرانی که با کمبود آب آغاز شده و به سرعت تبدیل به کمبود مواد غذایی، رکود و نابودی کشاورزی، گسترش بیابان‌ها، نابودی مراتع، از بین رفتن زیست‌بوم طبیعی و عواقب بغرنج آن می‌شود.

این خشکسالی موجب می‌شود تا مردمان ساکن در ایران، مردمانی که پس از توفان بزرگ از کوهستان‌ها فرود آمده و سرزمین‌های پیشین خود را دگر باره آباد ساخته بودند، باز هم دگر باره و علیرغم میل قلبی خود، به دنبال یافتن سرزمین‌های مناسب‌تر به جستجو و کوچ‌های دور و نزدیک پردازند و بی‌گمان چنین رویدادهای نامطلوب طبیعی و کمبودهای نیازمندی‌های انسانی، موجب اختلاف‌ها، درگیری‌ها، جنگ‌ها و ویرانی‌ها می‌شده است. درگیری‌هایی که وقوع آن مابین ساکنان واحه‌ای کوچک و هنوز کم و بیش حاصلخیز، با تازه از راه رسیدگان جستجوگر آب و زمین، اجتناب ناپذیر است.

این پیامدها را کاوش‌های باستان‌شناسی تقریباً در همه تپه‌های باستانی ایران تایید کرده است: «پایان دوره زندگی انسان در حدود ۴۰۰۰ سال پیش و همراه با لایه‌ای از سوختگی و ویرانی». نابودی و سوختگی‌ای که نه فرآیند یورش آریاییان، بلکه نتیجه درگیری‌هایی بر سر منابع محدود نیازهای بشری بوده است و تا حدود ۳۵۰۰ سال پیش به طول می‌انجامد، صدها سالی که به جز معدودی تمدن‌های جنوب‌غربی ایران و شهرهای میاندورود، به ندرت در تپه‌های باستانی آثار زندگی در این دوره را بدست می‌آوریم. این سال‌های سکوت نسبی در سرگذشت ایران، شباهت زیادی به شرایط پادشاهی ضحاک در شاهنامه فردوسی دارد. در پایان این دوره و همزمان با آغاز عصر آهن یعنی در حدود ۳۵۰۰ سال پیش، بهبود وضعیت آب‌وهوایی به تدریج آغاز می‌شود و زمینه را برای گسترش و شکوفایی تمدن‌های نوین ایرانی فراهم می‌سازد که در حدود ۲۸۰۰ سال پیش به شرایط مطلوب اقلیمی پیشین خود دست می‌یابد.

با توجه به نکات بالا مسئله کوچ آریاییان از شمال به سوی سرزمین فعلی ایران و آسیای میانه ممکن به نظر نمی‌رسد. آنچه بیشتر به ذهن نزدیک می‌آید، اینست که آریاییان همان مردمان بومی‌ای هستند که از روزگاران باستان در این سرزمینی که از هر حیث برای زندگانی مناسب بوده است، زیسته‌اند و آثار تمدن آنان به فراوانی در این سرزمین دیده شده و در جای دیگری اثری از سکونت آنان به دست نیامده است. بدرستی که تغییرات فرهنگی و تمدنی عصر آهن نتیجه منطقی تکامل عصر مفرغ است و نه تحولاتی ناشی از ورود اقوام دیگر به منطقه. این آریاییان ساکن بومی ایران، هنگام افزایش شدید بارندگی دست به مهاجرت به سوی زمین‌های مرتفع می‌زدند؛ و هنگام کاهش شدید بارندگی به زمین‌های پست و هموار پیشین باز می‌گشتند. اینان پس از توفان بزرگ دستکم دو بار از دل ایران به سوی نقاط دیگر مهاجرت کرده‌اند:

۱- یکبار پس از عقب‌نشینی دریاها و دریاچه‌های داخلی و خشک شدن باتلاق‌های باقیمانده از توفان بزرگ، که از کوهستان‌های مجاور به سوی جلگه‌ها و دشت‌های رسوبی هموار و حاصلخیز، کوچ کرده و فرود آمدند؛ که در نتیجه، این مهاجرت‌ها کوچی «عمودی»، از ارتفاعات به سوی دشت‌ها و وادی‌ها بوده است. زمان آغاز این جابجایی‌ها در میانه دوره گرم و مرطوب، و پس از پایان بارندگی‌های شدید موسوم به توفان عصر جمشید یا توفان نوح، و حدود ۵۵۰۰ سال پیش بوده است. به عنوان نمونه‌ای از اینگونه مهاجرت‌ها می‌توان از دو کوچ بزرگ نام برد: نخست، کوچ هندیان آریایی از پیرامون کوهستان‌های هندوکش به سرزمین‌های تازه خشک شده پنجاب و پیرامون رود سند که یادمان تاریخی آن در متون کهن «ریگ‌ودا»ی هندوان باقی مانده است؛ و دیگری، کوچ عیلامیان و سومریان، که از کوهستان‌های غربی ایران به

سرزمین‌های باتلاقی تازه خشک شده خوزستان و میاندورود یا بین‌النهرین انجام شده است. در بخش‌های کهن کتاب عهد عتیق یا تورات (سفر پیدایش، باب یکم)، رویداد کوچ سومریان آشکارا مهاجرتی «از مشرق» به سوی زمین سومر یا شِنعار، مورد توجه و اشاره قرار گرفته است. این گروه اخیر اندیشه ایجاد تمدن را با خود تا دره نیل و مصر در آفریقا پیش بردند و مصریان با بهره‌گیری از آن به پیشرفت‌های بزرگی نائل آمدند. در این باره حتی فرضیه‌هایی دائر بر مهاجرت فنیقیان از سواحل خلیج فارس به کرانه دریای مدیترانه مطرح است. از سوی دیگر می‌دانیم که سومریان از نظر جسمانی شباهت کاملی به ساکنان بلوچستان و افغانستان امروزی و دره سند داشته‌اند؛ آثار هنری و معماری آنان گواهی می‌دهد که تمدن سومر و تمدن شمال‌غرب هندوستان یا سرزمین‌های شرقی ایرانی، به یکدیگر همانند بوده‌اند و بی‌گمان از يك خاستگاه سرچشمه گرفته‌اند. کاوش‌های اخیر استاد یوسف مجبذزاده در منطقه جیرفت این فرضیه را بیش از پیش تقویت کرده است.

۲- و بار دیگر، مهاجرت‌هایی به هنگام خشکسالی مابین ۴۰۰۰ تا ۳۵۰۰ سال پیش که به دنبال ناحیه‌های مناسب‌تر، محل زندگانی خود را تغییر داده و از پی زیستگاه‌های بهتر، از ایران یا به تعبیر سومریان، از «سرزمین مقدس» مادری خود به سوی سرزمین‌های دیگر متوجه شدند و سکونتگاه‌هایی را که در ۵۵۰۰ سال پیش فراهم ساخته و مدت ۱۵۰۰ سال در آنها زندگی کرده بودند را بر اثر رویدادهای ناگوار اقلیمی ترک کردند.

۳- در سرزمین باستانی ایران بزرگ، اقوام و مردمان گوناگونی زندگی می‌کرده‌اند که یکی از آنان و احتمالاً نام عمومی فرهنگی همه آنان «آریایی» بوده است. «همه اقوام و مردمان ایران امروزی»، فرزندان «همه آن اقوام و مردمان کهن» و از جمله آریاییان هستند. اینان در طول زمان و همراه با تغییرات اقلیمی و آب‌وهوایی دست به کوچ‌های متعدد و پرشمار کوچک و بزرگی زده‌اند که عمدتاً از بلندی‌های کوهستان به همواری‌های دشت و بالعکس بوده است. خاستگاه تاریخ ایرانیان را نمی‌توان تنها به انگاره مهاجرتی که زمان نامشخص، مبدأ نامعلوم، مقصدی ناپیدا و مسیری ناشناخته دارد، منسوب دانست و تنها آنان را نیاکان ایرانیان امروزی شناخت.

۴- در باورهای ایرانی کهن «شمال» یا «اپاختر» پایگاه اهریمن است؛ جایگاه دیوان و نابکاران و در ورود به دوزخ است. ایرانیانی که همواره به سرزمین مادری و خاستگاه خود و وطن خود عشق ورزیده‌اند، اگر سرزمین‌های شمالی خاستگاه آنان بود، در باره آن اینچنین سخن نمی‌راندند. با توجه به همه شواهدی که تا اینجا بطور خلاصه گفته شد، به نظر می‌رسد که ایرانیان یا آریاییان «به ایران» کوچ نکردند؛ بلکه «در ایران» و «از ایران» کوچ کرده و به نقاط دیگر پراکنده شده‌اند.

درفش کایانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>